

شروع آشنائی شما با آیت الله سعیدی از چه زمانی بود؟
از وقتی که مسجد موسی بن جعفر (ع) را در خیابان غیائی تأسیس کردند و شهید آیت الله سعیدی را از قم برای امام جماعت آنجا آوردند. منزل ما در همان نواحی بود و افتخار نماز خواندن پشت سر ایشان را داشتیم و از بیانات انقلابی ایشان هم بهره مند می شدیم. شب های شنبه، مردم از همه جای تهران به آنجا می آمدند و به صحبت های ایشان گوش می دادند. ایشان هم همیشه درباره مبارزات اسلامی صحبت می کرد. از ارادتمندان درجه یک حضرت امام بود و از همان موقع، صحبت هایش حول محور صحبت های امام بود. از فضای مسجد و جلسات سخنرانی ایشان چه خاطراتی به یادتان مانده است؟

فضای مسجد مثل سایر مساجد بود، منتهی چون شب های شنبه ایشان درباره امام رحمه الله صحبت می فرمودند، در این شب ها خیلی شلوغ می شد و ایشان راجع به انقلاب اسلامی صحبت می کردند؛ هر چند هنوز از انقلاب خبری نبود، ولی خاطره ۱۵ خرداد ۴۲ همچنان در اذهان متدینین مانده بود. آیت الله سعیدی درباره این واقعه و لزوم پشتیبانی از هدف های ارجمند امام صحبت می فرمودند. در شب های دیگر هم رفتار ایشان مثل امام جماعت های دیگر نبود و اگر می دیدند کسی نیست، خودشان، هم اذان می گفتند، هم اقامه و هم نماز می خواندند. ذره ای تکبر نداشتند. ما هم ایشان را خیلی دوست داشتیم.

همکاری شما با ایشان چگونه شروع شد؟

ایشان جزواتی داشت که مایل بود چاپ کند. بنده هم در چاپخانه بودم. من همیشه منزل ایشان می رفتم و ایشان هم منزل ما می آمد، به طوری که خطبه عقد صبیحه دوم بنده را در سال ۱۳۴۵ ایشان خواند. خیلی با هم آشنا و صمیمی بودیم. آن موقع پسر بزرگشان آسید محمد آقا هنوز نوجوان بود و معمّم نشده بود.

غیر از شهید سعیدی، دیگر چه کسی برای سخنرانی به مسجد موسی بن جعفر (ع) می آمد؟

یک آقای بود به نام آقای مجیدی که کمک شهید سعیدی

همه منبرهای ایشان امر به معروف و نهی از منکر بود، مخصوصاً شب های شنبه در میان صحبت های سیاسی و انقلابی، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و بسیاری از کسانی که به مسجد می آمدند، صحبت های ایشان را می نوشتند.

بود و انقلابی صحبت می کرد. من تا سه چهار سال پیش هم صحبت تلفنی با ایشان داشتم. آقای مجیدی دنباله حرف های انقلابی شهید سعیدی را می گرفت و هر وقت ایشان به نماز جماعت نمی رسید، آقای مجیدی نماز را اداره می کرد.

جزواتی که چاپ می کردند، بیشتر درباره چه مطالبی بود؟
بیشتر درباره بیدار کردن مسلمان ها برای تحقق انقلاب اسلامی بود. یک مقداری از مطالب را به خط خود شهید سعیدی را دارم. مطالبی را هم می گفتند که من با مرکب سفید روی پارچه سیاه می نوشتم و در مسجد موسی بن جعفر (ع) زده بودند. یکی از جزوه ها درباره مبارزه با دخانیات بود و تیتیرش بود: «ای انسان! خود را دودکش نکن!» یک جزوه تقریباً ۵۰، ۶۰ صفحه ای کوچک به قطع جیبی بود که چهار پنج هزار تائی چاپ کردند و به اشخاص دادند. یادم می آید که قسمت «امر به معروف و نهی از منکر» تحریر الوسیله امام را ایشان به فارسی ترجمه کردند و دادند من در چاپخانه چاپ کردم.

تحویل و تحول این جزوات به چه شکل بود؟

روبروی مسجد موسی بن جعفر (ع) دو خرچہ سازی به نام محمود بود که با من رفیق بود. با هم بچه محل بودیم. ایشان

این جزوه ها را در مغازه اش نگه می داشت و شهید سعیدی هر وقت لازم داشت، یک نفر را می فرستاد ۵۰ تا ۱۰۰ تا از او می گرفت، بعد اینها را بین شاگردان خود تقسیم می کرد. در آن موقع خانم دباغ در تقسیم این جزوات خیلی نقش داشتند.

جزوات را در کجا چاپ می کردید؟ ساواک مزاحمتی ایجاد نمی کرد؟

چاپخانه کوچکی به نام چاپخانه تبریز که در سال ۱۳۴۵، جانی در پشت قورخانه بود. چون چاپخانه کوچک بود، ساواک مزاحمتی نداشت و بازرسی نمی کرد. مدیر چاپخانه آقای سید عباس کروی، همه این جزوات را می دید و آیت الله سعیدی را هم می شناخت، ولی نمی دانست که این جزوه ها، مخالف حکومت وقت است. آدم سیاسی ای نبود. آیا شهید سعیدی درباره امنیت شما نگرانی نداشتند؟ چرا می گفتند: «نادری! من اگر شهید هم شوم نمی گذارم کسی بفهمد که تو اینها را چاپ کرده ای.» و همین طور هم شد.

آیا اعلامیه های آیت الله سعیدی را هم چاپ می کردید؟

خیر، غیر از رساله «امر به معروف و نهی از منکر» و جزوه «ای انسان، خود را دودکش نکن»، دیگر چیزی برای ایشان چاپ نکردم، مگر مواقعی که نصیحتی خطاب به مردم می نوشتند که آن دستنوشته ها را هم دارم.

ارتباط آیت الله سعیدی با اهالی محل چگونه بود؟

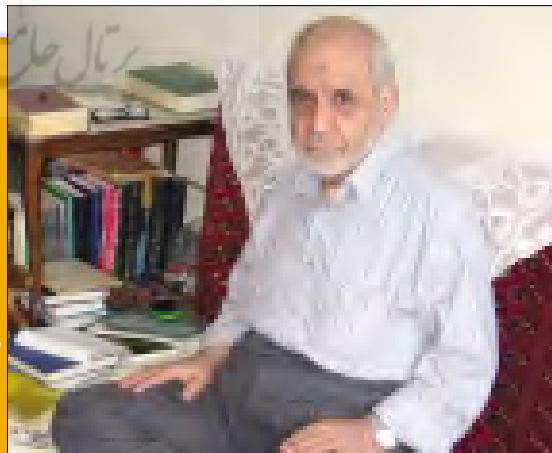
بسیار عالی بود. آقای هست به نام آقای ملکیان که ما در چاپخانه افست با هم همکار بودیم. این قضیه را ۲۵ سال پیش برایم تعریف می کرد. منزل همسایه ایشان دیوار به دیوار شهید سعیدی بود. می گفت یک روز رفتن بودیم خانه همشیره، طبقه بالای ایشان یک راننده تاکسی می نشست که برای نماز به مسجد موسی بن جعفر (ع) هم می آمد. این بنده خدا وضع مالی خوبی نداشت. می گفت یکمرتبه دیدیم از بالا صدای خش خش می آید. رفتیم و دیدیم آیت الله سعیدی دو سه گونی خاکه ذغال روی پشتش گذاشته و از روی پشت بام دارد تحویل این بنده خدا می دهد که در

در راه خدا از چیزی باک نداشت...

«شهید سعیدی و ارتباطات مردمی» در گفت و شنود شاهد یاران با غلامحسین نادری

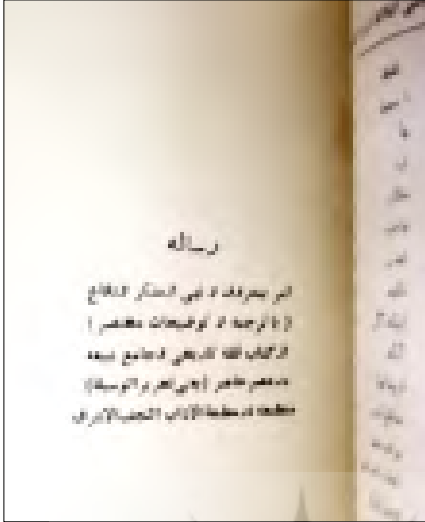
ارتباط تنگاتنگ با مردم و رسیدگی به مشکلات آنان و تلاش برای ارتقای سطح آگاهی و فرهنگ آنان، شان و مرتبه همیشگی روحانیت به عنوان مبلغین دین خدا و رمز موفقیت آنها در مبارزه علیه حکام جور است. شهید سعیدی به نیکی به این شان آگاهی داشت و تا پای جان در این مرتبه والا باقی ماند. این گفت و گو مرور صمیمانه ای بر این سلوک خداپسندانه است.

درآمد:





ترجمه بحث امر به معروف و نهی از منکر تحریر الوسیله و انتشار آن به همت شهید سعیدی



آیا از سخنرانی‌های آخرشان که منجر به دستگیری شد، چیزی به یاد دارید؟
یادم هست که در دو سه سخنرانی آخر فریاد می‌زدند که چرا باید سرمایه‌گذاران آمریکایی به این مملکت بیایند و سودهای کلان ببرند و کلاه خود ملت پس معرکه باشد؟
شما چگونه از دستگیری ایشان باخبر شدید؟

ما چون هر روز به مسجد می‌رفتیم، وقتی که ایشان نیامدند، فهمیدیم که دستگیرشان کرده‌اند. همیشه ایشان را می‌گرفتند، ولی چند روز بعد آزادشان می‌کردند، ولی این دفعه دیدیم که آزاد نشدند و احساس خطر کردیم. بعد هم شنیدیم که ایشان را شهید کرده‌اند. یک نفر به اسم آقای جعفری در غیای فرس فروشی داشت. خدا می‌داند. می‌گفتند با ساواک رابطه دارد، ولی ما یقین نداشتیم و حتی مرحوم سعیدی معرفی کرده بودند و از ایشان فرس هم خریده بودیم. یک نفر هم به نام حاج آقا تقی متبحری بودند که

در آن اواخر، گاهی که آیت الله سعیدی به مسجد نمی‌آمدند، به جای ایشان اقامه نماز می‌کردند. خلاصه ساواک این دو نفر را همراه پسر بزرگ شهید سعیدی برد که جنازه را تشییع کنند و از شهادت ایشان خبر پیدا کردند. حاج آقا تقی متبحری جزو متخصصین فدائیان اسلام در سال ۱۳۳۱ در زندان قصر بود که برای استخلاص شهید نواب صفوی در آنجا متحصن شده بودند.

پس از شهادت ایشان چه پیش آمد؟
آیت الله طالقانی برای ایشان ختم برگزار کردند. ایشان آمدند و نشستند در مسجد و ساواک هم نتوانست ایشان را دستگیر کند، اما یادم نیست چه کسی متبر رفت.

بعد از شهادت ایشان وضعیت مسجد چگونه بود؟
برادر خانم ایشان، آیت الله طباطبائی که موقع حیات آیت الله سعیدی هم گاهی از مشهد به تهران می‌آمدند، مسئولیت امامت جماعت مسجد را به عهده گرفتند.

آیا خاطره و سخن دیگری درباره ایشان دارید؟
چیزی که از ایشان یادم می‌آید مردمداری و شوخ طبعی ایشان است. منزل همه می‌رفتند و همه هم به منزل ایشان می‌آمدند، رودربایستی و تشریفات نداشتند. یادم هست که آیت الله مشکینی کتاب مواظب الادبیه را از عربی ترجمه کرده و ده جلد آن را به شهید سعیدی داده بودند. من که همیشه به خانه ایشان می‌رفتم، لطف کردند و یک جلد از آنها را به من دادند که اسمش «نصایح» است. خیلی مردمدار و مهربان بودند.

رابطه آیت الله سعیدی با اهل بیت (ع) چگونه بود؟
مخلص اهل بیت (ع) بودند. اگر کسی این طور نباشد که جانش را فدای دین نمی‌کند. ایشان می‌فرمودند در مشهد که طلبه بودند، یک روز از درس که بیرون می‌آیند، رو به گنبد مطهر عرض می‌کنند: «آقا! من می‌خواهم ازدواج کنم، شما خودتان امکان آن را فراهم کنید.» یکی از طلبه‌ها این حرف را می‌شنود و به استادشان می‌گوید. فردا استاد ایشان را صدا می‌زند و می‌گوید: «آسید محمدرضا! شنیده‌ام قصد ازدواج داری. من صبیبه‌ای دارم، مادر و خواهرت را بفرست منزل ما. اگر او را پسندیدند، با او ازدواج کن.» و به همین سادگی ما صاحب عیال شدیم. ■

نوگرانی‌های خودشان در نامه‌ای به امام گلیه کرده بودند. شما از این برخوردها چیزی به یاد دارید؟
نوگرانی آیت الله سعیدی و آیت الله غفاری همین بود که زمینه را برای آشنائی جوان‌ها با انقلاب و مبارزه، مساعد کردند. البته یادم هست که چند شبی آقائی به اسم آقای برقی آمد و در مسجد صحبت‌های غیر انقلابی کرد که بعد از سه چهار شب، عذرش را خواستند و نگذاشتند ادامه بدهد.

آیا در مسجد آموزش احکام داشتند؟
همیشه بعد از نماز، آموزش احکام داشتند و حرف‌های انقلابی می‌زدند و ساواک هم چند باری ایشان را برد و نگه داشت، ولی ایشان دست از گفتار انقلابی بر نمی‌داشتند.

دستگیری ایشان در محل چه تأثیری داشت؟
مردم خیلی ناراحت می‌شدند و می‌فهمیدند که ساواک نمی‌خواهد احکام گفته شود، ولی الحمدلله باعث نمی‌شد که ایشان بترسند و نبایند و مسجد ایشان همیشه شلوغ بود. مردم آن موقع از این چیزها نمی‌ترسیدند.

از شیفتگی آیت الله سعیدی نسبت به امام چه خاطره‌ای دارید؟
یادم هست که به محض اینکه موقعیت را مناسب می‌دیدند، از امام یاد می‌کردند. این را هم از زبان دیگران شنیده‌ام و از زبان خودم نیست که: «اگر خون مرا بریزند، هر قطره خونم فریاد خواهد زد خمینی.»

اخلاق ملایمی داشتند و با همه مثل پدر و برادر رفتار می‌کردند و خودی و غریبه نمی‌شناختند. بسیار شوخ طبع بودند. یک شب ایشان فرمودند من دعائی می‌خوانم. بعد شما بروید به سجده و در سجده که هستید دعای دیگری می‌گوییم، بخوانید. دعای اول را خواندیم و رفتیم سجده. ده دقیقه، یک ربعی گذشت دیدیم صدایی نمی‌آید. یکی یکی سرمان را بلند کردیم، دیدیم آیت الله سعیدی رفته‌اند منزلشان!

زمستان خانواده‌اش را گرم کند. بسیاری از خانواده‌ها بودند که آیت الله سعیدی مخفیانه به آنها رسیدگی می‌کرد و کسی هم خبر نداشت. ایشان پشت پا به دنیا زده بود و فقط مرد خدا بود.

آیا در مسجد هم برنامه امر به معروف و نهی از منکر داشتید؟

بله، ایشان همه متبرهایش امر به معروف و نهی از منکر بود، مخصوصاً شب‌های شنبه در میان صحبت‌های سیاسی و انقلابی، امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و بسیاری از کسانی که به مسجد می‌آمدند، صحبت‌های ایشان را می‌نوشتند.

از تعامل آیت الله سعیدی با اهل محل خاطره‌ای دارید؟
مسجد موسی بن جعفر (ع) در جایی بود که از یک طرف دولابی‌ها بودند و از یک طرف خوانساری‌ها و هرکدام دلشان می‌خواست امور مسجد را در اختیار خودشان بگیرند. آیت الله سعیدی به این چیزها توجه نمی‌کرد و حرف خدا را می‌زد و برایش فرق نمی‌کرد که مستمعین دولابی باشند یا خوانساری. جالب اینجاست با اینکه اینها اهل دو محله بودند و دلشان می‌خواست اختیاردار باشند، اختلاف داشتند، ولی از نظر دینی هیچ اختلافی بین آنها نبود.

از ویژگی‌های شهید سعیدی چه چیزی به یاد دارید؟
ایشان ابدأ به طرف اسراف و تبذیر نمی‌رفتند، غذای خانواده‌شان بسیار معمولی بود و از تشریفات اضافی خانواده‌ها پرهیز می‌کردند. خیلی خالص بودند.

ارتباط ایشان با جوانان چگونه بود؟
بسیار با جوان‌ها گرم می‌گرفتند و آنها را جذب می‌کردند و سعی داشتند جوانان از مسجد و متبر فراری نشوند. خیلی اخلاق ملایمی داشتند و با همه مثل پدر و برادر رفتار می‌کردند و خودی و غریبه نمی‌شناختند. بسیار شوخ طبع بودند. یک شب ایشان فرمودند من دعائی می‌خوانم. بعد شما بروید به سجده و در سجده که هستید دعای دیگری می‌گوییم، بخوانید. دعای اول را خواندیم و رفتیم سجده. ده دقیقه، یک ربعی گذشت دیدیم صدایی نمی‌آید. یکی یکی سرمان را بلند کردیم، دیدیم آیت الله سعیدی رفته‌اند منزلشان!

آیت الله سعیدی در مورد برخورد آدم‌های متعصب با